

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار شاعران - 15 مرداد/ 1391

بسم الله الرحمن الرحيم

مثل همیشه، دوستان عزیز شاعر، شب عید ما را عیدتر و شیرین تر کردید؛ ان شاء الله موفق باشید. شعرهائی که خوانده شد، غالباً شعرهای خوبی بود؛ بعضی دارای برجستگی هائی هم بود. امیدواریم ان شاء الله کاروان شعر، بخصوص شعر غزلی در کشور با سرعت، با دقت، با جهتگیری درست پیش برود و به برکت شعرهای شماها، کشور عزیز ما و زبان فارسی بار دیگر بتواند هدیه‌ی باارزش خودش را به تمدن جهانی و فرهنگ جهانی، مخصوصاً فرهنگ منطقه‌ای، اهداء کند.

دو سه تا نکته‌ی کوتاه را من عرض میکنم. یکی اینکه شعر در کشور ما خوب پیش رفته؛ منتها يك نکته‌ی اساسی وجود دارد؛ شعر باید در خدمت ارزشها باشد. من انکار نمیکنم که شعر آئینه‌ی احساس شاعر است و شاعر حق دارد احساس خود را، احساس شاعرانه‌ی خود را، درک شاعرانه‌ی خود را در قالب اشعاری که قریحه‌ی سرودن آن را خدا به او داده، بریزد و ارائه کند - این را من کاملاً قبول دارم - منتها شعر به عنوان يك هنر والا، يك هنر برتر، به عنوان يك نعمت بزرگ الهی، يك مسئولیتی دارد؛ وظیفه‌ای هم دارد. غیر از بیان احساسات، شعر مسئولیتی هم دارد. به نظر من آن مسئولیت عبارت است از اینکه باید در خدمت دین و انقلاب و اخلاق و معرفت باشد. اگر چنانچه شعر این مسئولیت را انجام داد، حق تحقق پیدا کرده است؛ یعنی کاری بحق انجام گرفته، کاری عادلانه صورت گرفته. باید شعرای ما بروند در این جهت مضمون آفرینی کنند، تلاش کنند، جوششهای ذوق و درون خودشان را به این سمت بکشانند. البته امروز و بخصوص در این محفل ما خوشبختانه از این چیزها کم نیست؛ لیکن من اصرار دارم که در مجموعه‌ی حرکت شعری کشور، انسان این را محسوس‌تر مشاهده کند.

ببینید، باید وظیفه‌ی شعر به عنوان يك هنر، و وظیفه‌ی شاعر به عنوان يك هنرمند، در قبال آفرینش، در قبال خدای متعال، در قبال تعهد اسلامی و انقلابی مشخص شود و این وظیفه ادا شود. این وظیفه، سوق دادن بندگان خداست به سوی خدا؛ برکشیدن و بالا بردن اخلاق و معرفت جامعه است. البته شعر وظائف دیگری هم دارد، اما اساس این است. شعر باید بتواند به معرفت مردم، به دین مردم، به اخلاق مردم، به حرکت انقلابی ملت ما - که يك پدیده‌ی بسیار پرارزش و ذی‌قیمت و کمیابی است - خدمت کند. اینها باید در شعر مورد ملاحظه قرار بگیرد.

البته من روی شعر غزلی تکیه میکنم؛ نمیگویم قصیده‌سرائی کنید. نه اینکه قصیده یا قطعه مورد قبول نباشد؛ چرا، لیکن چون گونه‌ی غزل اثرگذارترین گونه‌ی شعر است، بنابراین این مفاهیمی که میخواهیم به وسیله‌ی شعر در جامعه پراکنده شود، بهتر است در گونه‌ی غزل گفته شود. ممکن است کسی اینجور فکر کند که خب، اگر چنانچه ما آمدیم از اول تا آخر غزل، اخلاق گفتیم، دیگر حالا این چه جور غزلی است؟ پس احساسات ما کجا برود؟ من نمیگویم شما مثل شعر بیدل، اول تا آخر غزل ده دوازده بیتی را عرفان بگوئید؛ یا مثل شعر اخلاقی صائب، همه‌ی مصرعها و ابیات يك غزل ده بیتی، هشت بیتی را پر کنید از مفاهیم اخلاقی - البته این کار آسانی هم نیست که کسی بتواند انجام بدهد - من عرض میکنم شما اگر چنانچه در يك غزل هفت هشت بیتی، يك بیت را اختصاص بدهید به مضمون انقلابی یا اخلاقی یا معرفتی، این غزل، غزل انقلابی است؛ این غزل، غزل اخلاقی است و اثر خودش را میگذارد. فرض کنید معلم ریاضی اگر در اثنای درس ریاضی، به صورت تك مضراب، يك کلمه از توحید بگوید، از آفرینش بگوید، از عصمت پیامبران بگوید، من گمان میکنم گاهی اثرش از يك ساعت درس معلم تعلیمات دینی بیشتر است. من این تك مضرابها را در شعر غزلی از شما میخواهم. غزلتان را بگوئید؛ هرچه احساس دارید، هرچه عاطفه دارید، هرچه عشق و شور دارید، در ابیات غزل بریزید؛ منتها از این غزل هفت هشت بیتی، دو بیتش مخصوص يك مضمون ناب اسلامی و انقلابی و اخلاقی باشد. این يك نکته است، که البته نکته‌ی مهمی است.

يك نکته‌ی دیگر این است که در حقیقت، غزل به سه رکن تکیه دارد: لفظ، مضمون، احساس. هیچکدام از اینها نباید ضعیف بشود. امشب که آقایان و خانمها شعر غزلی خواندند، من دیدم خوشبختانه الفاظ هم خوب شده. بعضی از شعرهایی که جوانهای ما میگویند، از لحاظ لفظ، آن توانائی و کشش لازم را ندارد. گاهی مضامین خوبی به ذهنشان میرسد، لیکن لفظ از لحاظ دستور زبان اصلاً غلط است؛ یعنی نه فقط ممتاز نیست، عالی نیست، حتی غلط است؛ فعل باید بیاید، نیامده؛ فعل بیجا آمده؛ فعل باید با موارد مشابه خودش تطبیق کند، تطبیق نمیکند. گاهی اشکالات اینجوری دارد. باید سعی کنید غزل - شعر به طور کلی، حالا مورد بحث ما غزل است - از لحاظ لفظ، هم صحیح باشد، هم استوار باشد، هم چیدمان واژگانی‌اش محکم باشد؛ یعنی استقرار و استحکام داشته باشد؛ هم در آن لطافت وجود داشته باشد؛ چون بالاخره هنر است دیگر. هنر شعر، اینهاست. این در مورد لفظ.

مضمون هم يك مقوله‌ی مهمی است دیگر. به نظر ما هم مضمون هیچ وقت تمام نمیشود. همین طور که صائب گفته:

يك عمر میتوان سخن از زلف یار گفت
در بند آن نباش که مضمون نمانده است

واقعاً مضمون تمام‌نشده است؛ چون ذهن بشر تمام‌نشده است. ما تنبلی میکنیم، میچسبیم به مضامینی که دیگران گفتند و همینها را تکرار میکنیم؛ اما واقعاً مضمون تمام‌نشده است. گاهی اوقات انسان مضامین کاملاً بکر و بدون هیچ سابقه را در شعرهای این جوانها مشاهده میکند؛ خوب، این خیلی باارزش است. بنابراین مضمون را باید جدی گرفت؛ یعنی دنبال مضمون‌سازی و مضمون‌پردازی و - به قول خود قدما - مضمون‌یابی باشید. مضمون را هم از متن زندگی میشود گرفت. حالا يك چیزهایی در قدیم بود؛ مثلاً آن روز شمع بود، اما امروز نورافکن است. آنها شمع را محور صدها مضمون قرار دادند؛ شما میتوانید با فکر و با تأمل، نورافکن و چراغ برق را محور مضامینی قرار بدهید. یعنی مضمون‌سازی، با نگاه به حول و حوش فهمیده میشود. البته مطالعه‌ی درونی و زایش درونی و زایش ذهنی نقش بسیار مهمی دارد.

یکی هم که احساس است. در غزل، احساس خیلی مهم است؛ که حالا اسمش را میگذارند عشق؛ اما همیشه عشق نیست؛ گاهی عشق است، گاهی ضد عشق است؛ مثلاً فرض کنید خشم است؛ لیکن احساس است. غزل، بدون احساس نمیشود. این سه تا جهت را رعایت کنید. آن وقت مفاهیم هم - همان طور که عرض کردیم - در خدمت آن سه عنصر اصلی باشد؛ یعنی انقلاب و اخلاق و معرفت.

مسائل مهمی در کشور ما وجود دارد که شعر میتواند از اینها بهره‌مند شود و در خدمت این مفاهیم در بیاید. مفاهیم هم مفاهیم شخصی نیست؛ مفاهیم ملی است. فرض بفرمائید امروز يك ظلم بزرگ هسته‌ای دارند به ما میکنند. درست است که مثل میانمار، ما را قتل‌عام نمیکنند؛ خوب، دستشان نمیرسد؛ دستشان میرسد، همین کار را هم میکرند؛ نمیتوانند؛ اما همان کاری که میتوانند، در ظلم به این ملت و به این کشور دارند انجام میدهند. خوب، این يك موضوع مهمی است. یا فرض بفرمائید دانشمندان ما را به شهادت میرسانند؛ این پدیده‌ی کوچکی نیست، پدیده‌ی مهمی است. میخواهند ترور کنند، تروریستند؛ خوب، تو سرشان بخورد؛ وقتی که تروریست سراغ دانشمند می‌آید، مسئله از صرف يك ترور فراتر میرود؛ مسئله‌ی جبهه‌بندی و دشمنی با دانش است، با پرورش دانش در کشور است، با پرورش دانشمند در کشور است؛ مسئله ابعاد وسیعی پیدا میکند. پس این يك مسئله‌ی ملی است، يك مسئله‌ی بزرگ است؛ اینها باید در شعر منعکس شود. همان طور که به نظرتان میرسد که باید مثلاً برای میانمار یا مصر یا

بیداری اسلامی یا فلسطین یا جنگ سی و سه روزه شعر بگوئید - که میگوئید و خوب هم هست و لازم هم هست - مسائل موجود کشورتان هم مسائلی هستند که شما نمیتوانید از اینها صرفنظر کنید؛ اینها باید در عالم شعر بیاید.

خب، يك عده‌ای هستند که به مسائل کشور اصلاً اهمیت نمیدهند. من آدمهائی را مشاهده کردم که مدعی میهن‌دوستی و مدعی عاشق این آب و خاک بودند، اما به مسائل این آب و خاک اهمیت نمیدادند. هشت سال در این کشور جنگ بود؛ این جنگ را جمهوری اسلامی که راه نینداخته بود؛ بر جمهوری اسلامی تحمیل شده بود. خب، آنهائی که با جمهوری اسلامی مخالفند، در این جنگ باید چه موضعی میگرفتند؟ باید چه کار میکردند؟ دولت، دولت جمهوری اسلامی است؛ اما ملت، ملت ایران است؛ شهر دزفول است، خرمشهر است، تهران است؛ چرا نسبت به آن بی‌تفاوت ماندند؟ چرا شعرای مطرح، هنرمندهای مطرح، رمان‌نویس‌های مطرح، مقاله‌نویس‌های مطرح، روشنفکرهای مطرح، نسبت به این قضیه بی‌تفاوت ماندند؟ آیا این بی‌تفاوتی عیب نیست؟ این بزرگترین عیب است. ایران که ایران است؛ مگر دشمن به این کشور حمله نکرده؟ هیچ وسیله‌ی دفاعی ندارند. حداکثر دفاعی که میتوانند از خودشان بکنند، این است که بگویند ما نسبت به جمهوری اسلامی بدیم؛ این تعصب نگذاشته است که ما در مورد ایران، در مورد تهران، در مورد خرمشهر، در مورد جوانهای این کشور، در شعرمان یا در نثرمان یا در رمانمان، يك کلمه حرف بزنیم. خود همین دفاع از خود - که حداکثر چیزی که میتوانند بگویند، این است - برای آنها بزرگترین ننگ است که يك چنین تعصبی بر ذهن و روح و قلم و دل يك جمعی حاکم باشد.

امروز هم همین جور است. امروز شما می‌بینید جبهه‌ی استکبار با همه‌ی وجودش، با همه‌ی توانش، با همه‌ی قدرت تبلیغاتی‌اش، با همه‌ی توانائی‌های تشکیلاتی سیاسی‌اش، در مقابل ملت ایران ایستاده و دارد کارهائی انجام میدهد - حالا این کارها چقدر اثر میکند یا نمیکند، آن بحث دیگر است - بالاخره دشمن دارد خباثت خودش را میکند؛ او کم نمیگذارد؛ او با مقابله‌ی با ملت ایران و کشور ایران، روح پلید و خبیث و ملعون خودش را دارد ارضاء میکند؛ اینجا هم در مقابله‌ی با او سینه‌ها سپر شده، ایستادند، استقامت میکنند، مقاومت میکنند، دارد دفاع میشود؛ خب، این يك حادثه‌ی ملی است؛ این حادثه‌ی ملی را میتوانید از نظر دور بدارید؟ اینها باید در شعر منعکس شود. عرض کردم؛ من هیچ اصرار ندارم که شما يك قصیده‌ی پنجاه بیتی درباره‌ی این قضیه بگوئید؛ نه، يك غزل هفت هشت بیتی بگوئید، يك بیتش، دو بیتش مثل يك تك‌مضرب، این مسئله را بیان کند. اینها لازم است. بالاخره در مصاف حق و باطل باید موضعی داشت؛ نمیشود بدون موضع بود.

مسئله‌ی اخلاق هم از همین قبیل است. تعهد و پوچی، يك مسئله است. عده‌ای چون با تعهد انقلابی، با تعهد مذهبی بدند، دعوت میکنند به پوچی و پوچ‌نگری و پوچ‌گرایی، به اهمال قضایای مهم؛ در حالی که آنچه آنها رد میکنند، تعهد به دین و انقلاب و اخلاق است؛ تعهد به بیگانه نیست. الان در شعر آقای امیری این نکته را شنفتیم. اینها تعهد به بیگانه و تعهد به خواسته‌های بیگانه را هرگز دفع نمیکند، نفی نمیکند؛ ملتزم به آن هستند. بنابراین تعهد هست، منتها تعهد به دشمن، تعهد به بیگانه! تعهد به دین و اخلاق و معرفت و مسائل کشور و مسائل انقلاب کأنه يك نقطه‌ی منفی است که باید از آن بگریزند؛ لذا به پوچی گرایش پیدا میکنند و به پوچی دعوت میکنند. در قبال این وضعیت باید موضع داشت و با تهدید علیه دین و فرهنگ و اخلاق جامعه باید مقابله کرد.

يك جمله‌ی دیگر هم من بگویم. شاعران جوان ما - که ان‌شاءالله خداوند همه‌تان را حفظ کند و من واقعاً دعواتان میکنم که بر صراط مستقیم پای بفشیرید و ادامه پیدا کنید - توجه داشته باشید که قطبهای منفی و قطبهای مضر سعی نکنند شماها را به خودشان جذب کنند. الان این تلاش دارد انجام میگیرد. بعضی از همان پوچ‌گراها، همانهائی که با تعهد انقلابی و دینی و ملی بدند - که به آن اندازه و خیلی کمتر از آن، با تعهد در مقابل دشمن انقلاب و دشمن کشور بد نیستند؛ گرایش هم پیدا میکنند! - ممکن است در باغ سبز هم نشان بدهند. من يك غزل قشنگی دیدم از

آقای فاضل (1) عزیزمان:

از باغ میبَرند چراغانی ات کنند

تا کاج جشنهای زمستانی ات کنند

بارك الله! حالا من «میبرند» خواندم، ممکن است کسی «میبرند» هم بخواند؛ منتها اگر «میبرند» باشد، «تا» لازم دارد: «از باغ میبرند تا چراغانی ات کنند». اگر «میبرند» باشد، «تا» دیگر لازم ندارد؛ مثلاً فرض کنید میبرند که دامادش کنند، یا عرووش کنند. لذا من «میبرند» را به این جهت خواندم.

از باغ میبَرند چراغانی ات کنند

تا کاج جشنهای زمستانی ات کنند

مضمون يك بيت ديگرش اين است: يوسف! از چاه که بیرون می آئی، خوشحال نباش؛ تو را میبرند که زندانی ات کنند. (2)

به هر حال مراقب باشید خطوط، حدود و اندازه‌ها را حفظ کنید. شما يك جبهه‌ی بزرگی هستید که دارید از حق و معنویت دفاع میکنید؛ دارید برای حق و معنویت تلاش میکنید و مایه میگذارید؛ دارید سرمایه‌ی هنری خودتان را خرج میکنید؛ بعضی هاتان هم که میگوئید ما حاضریم سرمایه‌ی جانمان را هم در این راه صرف کنیم. مراقب باشید که در این جبهه، پایداری و استقامت خیلی اهمیت دارد و ان شاء الله به نتایج میرسد. امیدواریم خدای متعال همه‌تان را محفوظ نگه دارد.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1) آقای فاضل نظری

2) يوسف به این رها شدن از چاه دل مبند این بار میبرند که زندانی ات کنند